

حمید صادقی عکاس برجسته در گفت‌وگو با استقامت مطرح کرد؛

کرمان بهشت سوژه‌های مستند و عکاسی است!

❖ سوژه‌های عکاسی اجتماعی من را رشد داد ❖ جریان عکاسی کرمان باید ایجاد و معرفی شود ❖ در چهره مردم بیش از هر چیز خستگی می‌بینم ❖ عکس در دنیای امروز باید جریانی را رقم بزند

❖ اسما پورزنگی آبادی

بی‌هیچ پسوند و پیشوندی شناخته شده است. کافی است بگوییم حمید صادقی؛ بی‌درنگ و بی‌هیچ تردیدی می‌گویند صادقی عکاس.

چهره آرام، نگاه جست‌وجوگر و تواضعی مختص به خودش دارد. به‌ندرت می‌توان او را بدون دوربین عکاسی دید. از سال ۷۹ تاکنون بی‌وقفه عکاسی کرده است. از همه جا و همه چیز و بسیاری از آدم‌ها. به گفته خودش از عکس هوایی گرفته تا زمینی و زیر زمین.

بسیاری از ما روی دیوار اتاق و دفتر کارمان عکس‌هایی که او از طبیعت و از بناهای تاریخی کرمان گرفته را داریم. همچنین، مشقت زندگی حاشیه‌نشینان و کارگران معدن را با عکس‌های او درک کرده‌ایم. در ژانرها و حوزه‌های متعدد عکاسی کرده است. عکاسی باستان‌شناسی را نیز تجربه کرده است. از جمله اینکه در کنارصندل و شهر قدیم جیرفت، با آقای دکتر مجیدزاده و خانم دکتر چوبک کار کرده است. می‌گوید که همواره در حال یادگیری بوده؛ چه از گروه‌های باستان‌شناس در جیرفت باشد، چه از سوژه‌های اجتماعی‌ای که عکاسی می‌کند، چه از کتاب‌ها و رویدادها و دیگر عکاسان و چه حتی از هنرجویانش. صادقی از عکاسانی است که با نگاهی انسانی و روایتی درونی، جهان پیرامون خود را به تصویر می‌کشد. او در هر فریم به دنبال معناست نه صرفاً زیبایی.

در کارنامه هنری‌اش حضور در نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های معتبر داخلی و بین‌المللی دیده می‌شود اما آنچه که او را متمایز می‌کند وفاداری‌اش به نگاهی شخصی و مستقل است. برای صادقی، عکاسی بیش از یک حرفه، شیوه‌ای برای زیستن و اندیشیدن است و تلاشی برای کشف لحظه‌هایی که در روشنایی و حتی در تاریکی حقیقتی پنهان را فاش می‌کنند. در گفت‌وگویی که در ادامه می‌خوانید، از مسیر عکاس شدن حمید صادقی گفتیم. از تجربه‌های میدانی و دغدغه‌های اجتماعی و هنری‌اش. برخی از سوالات به‌دلیل طولانی شدن متن، حذف شد.

آقای صادقی، وجه حرفه‌ای کار شما بر بسیاری آشکار است. در این گفت‌وگو پیش‌تر می‌خواهم با دنیای ذهنی و زندگی شخصی شما آشنا بشویم.

من بر این باورم که انسان موجودی بسیار سرگشته است. از بدو تولد این سرگشتگی با ماست. در تمام عمر به دنبال چیزی می‌گردیم که پاسخ پرسش‌هایمان را بدهد. در مسیری که در طول زندگی طی می‌کنیم گاهی انتخاب می‌کنیم و گاهی انتخاب می‌شویم. من ناگهانی و بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای وارد وادی عکاسی شدم.

چرا عکاس شدید؟ چرا مثلاً مهندس کامپیوتر یا خلبان یا بازیگر سینما نشدید؟

اینکه وارد دنیای هنر و رسانه شدم از موسیقی شروع شد. در زمان دبیرستان عضو گروه گر مدرسه و بعد گروه گر صداوسیما و بعد گروه گر استان کرمان بودم.

هم خانواده‌ام و هم معلم مدرسه مادر دبیرستان امام تأکید بر کنکور و درس و دانشگاه و تحصیل در رشته‌های خاصی داشتند. من اما به همراه آقای مسعود نکویی فعالیت در گروه کر را شروع کردم. آقای شیخ‌بهایی مدیر وقت مدرسه خیلی تأکید داشت که به درس و مشق و کنکور بپردازیم ولی برای من وادی هنر و ارتباطات هنری و نشست‌وبرخاست با هنرمندان اولویت بیش‌تری داشت. خلاصه اینکه در دنیای هنر همه چیز برای من از موسیقی شروع شد. ساز دف هم می‌زد، البته نه به شکل حرفه‌ای.

چه سالی؟

سال ۷۸. بعد از موسیقی به دنیای سینما رفتم. البته قبل از آن تئاتر را در پی آشنایی‌ام با آقای محمدرضا قدس‌ولی در خانه جوانان تجربه کرده بودم. در دوران ریاست‌جمهوری آقای خاتمی خانه جوانان که آقای کمساری مسئول آن بودند واحد سینما و تئاتر و موسیقی داشت. من از آنجا وارد دنیای تئاتر شدم. آقای قدس‌ولی تأثیر عجیبی بر من گذاشت.

بازیگر تئاتر بودید؟

با بازیگری تئاتر شروع کردم ولی استعداد آن را نداشتم و نتوانستم آنچه کارگردان می‌خواهد را برآورده کنم. بنابراین سراغ موسیقی تئاتر رفتم. «مکبث» از اولین کارهایی بود که موسیقی و افکت آن را انجام دادم. بعد از این تجربه‌ها، چند ماهی از کرمان رفتم.

به تهران رفتید؟

نه. مدرسه و سربازی را تمام کرده بودم. دانشگاه هم نرفتم. به اصرار خانواده برای کسب درآمد به بندرعباس رفتم. آن زمان برادرم در بندرعباس در یک شرکت ساختمانی کار می‌کرد. به خاطر جو هنری و مراوداتی که داشتم خانواده فکر می‌کردند با رفتنم و دور شدنم از این فضا، شور هنر و کارهای هنری از سرم می‌افتد. من اما چند ماه بیش‌تر در بندرعباس دوام نیاوردم و به کرمان برگشتم. برگشتم همزمان شد با آشنایی‌ام با آقای فردوسی در روزنامه فردوس‌کویر. سال ۷۹ به دفتر ایشان رفتم. قبل از این تجربه عکاسی در صحنه فیلم را داشتم. طراحی و سینما هم کار کرده بودم ولی از بین همه این هنرها، عکاسی چیزی داشت که مرا نگه داشت. در یک لحظه احساس کردم عکاسی می‌تواند ابزاری باشد برای نگاه من به جهان. یک دورانی در زندگی خیلی از ما هست که فکر می‌کنیم می‌توانیم همه چیز را تغییر بدهیم و عکاسی در آن دوران مدیومی بود که می‌توانست به این هدف من کمک کند.

نخستین عکسی که گرفتید را به خاطر دارید؟

اوایل که عکاسی را شروع کردم هنوز دوربین‌های دیجیتال رواج نداشت و دوران نگاتیو بود. اولین عکسم مربوط به گزارش از غسل‌خانه قدیم کرمان بود. آقای وحید قرانی تازه از دانشگاه آمده بود و روزنامه‌نگاری می‌کرد. به همراه ایشان به غسل‌خانه جاده جویباری رفتم. با آقای ستوبر که مرده‌شوی آنجا بود مصاحبه کردم. عکس‌هایی که از او گرفتم نگاه و چشمان رنگی و چهره خاصی که او داشت را هیچ‌وقت از یاد نمی‌برم و همیشه به او فکر می‌کنم. گزارش خیلی خوبی هم شد.

در فردوس‌کویر عکاس بودید؟

به عنوان گزارشگر شروع کردم ولی چون عکاسی می‌کردم دوربینی در دفتر روزنامه بود که آن را برداشتم و کار عکاسی خبری را شروع کردم. از آقای فردوسی و تیم ایشان خیلی چیزها یاد گرفتم.

پیش از این، موسیقی و تئاتر را تجربه کرده بودید. چه چیز در عکاسی بیش از همه برای شما جذابیت دارد که آن را انتخاب کرده و هنوز هم رهايش نکرده‌اید؟

موسیقی یا سینما و تئاتر آن قدر برایم جذابیت نداشته که عکاسی دارم. وقتی یک عکس می‌گیری و آن را رها می‌کنی این عکس مرتب تکرار و تکرار می‌شود و به جریانی که مدنظرت است می‌پیوندد و اثر می‌گذارد. شاید علاقه‌ام به عکاسی به شخصیتیم که درون‌گراست هم مربوط باشد.

اینکه می‌گویید عکس مرتب تکرار و تکرار می‌شود؛ یعنی شما با عکاسی به جاودانگی فکر می‌کنید؟

به جاودانگی نه ولی معتقدم تکرار یک لحظه که عکس آن را ثبت کرده می‌تواند ماندگاری ایجاد کند. همیشه به این فکر می‌کردم که کاری انجام دهم که بتواند خود را در تاریخ تکرار کند. مجموعه عکس‌هایی که از کارگران معدن زغالسنگ گرفتم و قرار است کتاب آن چاپ شود من را به این هدف رسانده است.

شما عکاسی را با عکاسی خبری شروع کردید. این ژانر چه کمکی به بغد هنری کار شما کرده است؟ به هر حال، عکاسی خبری محدودیت‌ها و چارچوب‌هایی دارد.

وقتی عکاسی خبری را شروع کردم برای خودم محدودیتی تعریف نکردم. کار در حوزه خبر و گزارش و روزنامه به من کمک کرد تا با اجتماعی که در آن زندگی می‌کنم آشنا شوم. هنر چیزی جدا از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم نیست. جهان بینی، گسترش دایره واژگان اجتماعی و تقویت ارتباطات از دیگر دستاوردهایی است که من از کار در حوزه رسانه کسب کردم. یکی از مزایای مهم کار در رسانه این است که می‌توان با افراد و گروه‌های متعدد ارتباط ایجاد کرد و آن را گسترش داد. ضمن اینکه در عکاسی خبری، زود معروف و مطرح می‌شوی.

بعد از فردوس‌کویر چه کردید؟

با دوستان در «رودبار زمین» آشنا شدم و به این نشریه پیوستم و آنجا از نزدیک با حاج‌احمد‌آقا یوسف زاده، آقایان حسین سبزه‌صادقی، منصور علیم‌رادی و خانم شعله صفوی و دیگر افرادی که در تحریریه بودند مراوده و همکاری داشتم. تحریریه رودبارزمین خیلی به پیشرفت کار من کمک کرد. شاعران و هنرمندان در تحریریه دور هم جمع می‌شدند و درباره مسائل مختلف صحبت می‌کردند و من هم از آن‌ها می‌آموختم. چنین ارتباطاتی به رشد هنری‌ام کمک کرد. بعد از آن و در سال ۸۲ بود که نشریه «همراه» با مدیریت آقای کمساری شروع به کار کرد. نشریه متفاوتی بود. بیش‌تر تحت تأثیر روزنامه‌های پایتخت مثل شرق و اعتماد بود که تفاوت در حوزه عکس کار می‌کردند. دوران خوبی در همراه داشتیم. چند سالی آنجا بودم.

در تمام این دوران‌ها عکاسی شغل شما بود؟ سال‌های اول، خانواده‌تان پذیرفته بودند که شما عکاس شده‌اید؟

بله. عکاسی از همان زمان منبع درآمد و شغلم شد. چند نمایشگاه که برگزار کردم و خانواده‌ام آمدند دیدند، با شغلم کنار آمدند و پذیرفتند که هنر هم می‌تواند به عنوان یک شغل محسوب شود. من هم شیفته و مجنون عکاسی بودم. گاهی می‌شد صبح که به دفتر روزنامه می‌رفتم تا شب و گاهی تا روز بعد همان‌جا بودم چون مسئولیت عکس‌نشریه را برعهده داشتم و باید کنار طراح می‌ماندم یا پروژه عکاسی که پیش می‌آمد دو، سه ماه به خانه نمی‌رفتم. هیچ‌وقت هم به فکر درآمد نبودم. بیش‌تر دنبال این بودم که باید کاری بکنم و اتفاقی را رقم بزنم و چیزی را پیش ببرم و پرسش‌های ذهنی‌ام را پاسخ بدهم. در طوفان و زلزله و سیل و هر اتفاقی می‌افتاد نفر اول بودم. جاهایی که کسی جرات نمی‌کرد می‌رفتم. اصلاً هم به این فکر نمی‌کردم که شاید بروم و دیگر برنگردم. همیشه به هنرجویانم می‌گویم که هرچیزی را با تمام وجود دوست داشته باشیم اگر آن را دنبال کنیم درآمد خودش می‌آید. این تجربه را خودم هم دارم.

بعد از نشریه همراه به خبرگزاری‌ها پیوستید. درست می‌گویم؟

زلزله‌های بم و زرد ما را به رسانه‌های پایتخت و خبرگزاری‌ها وصل کرد.

در زلزله بم عکاسی کردید؟

پس از وقوع زلزله بم بیش‌تر به عنوان امدادگر حضور داشتم. آقای ایرامنش مسئول وقت روابط عمومی استانداری بود. یک هلیکوپتر از خبرنگاران و عکاسان خارجی را به بم می‌بردند. من هم به آن‌ها پیوستم و به بم رفتم. عکس هم گرفتم ولی بیش‌تر کار امداد انجام دادم. ولی در زلزله زرد عکاس بودم و این، زمانی بود که دوربین‌های دیجیتال آمده بود. از همین دوران به خبرگزاری‌های سراسری وصل شدم. زلزله یک اتفاق وحشتناک است. صحنه‌هایی پس از زلزله می‌دیدیم که انگار آخرالزمان است اما فرصتی هم پیش آورد که ما را به رسانه‌های پایتخت وصل کرد. یادم است در زمان زلزله زرد آقای مجید نعمت‌اللهی در روزنامه ایران کار می‌کرد، زلزله که آمد من بلافاصله و جزو اولین نفرها آنجا بودم. وقتی حادثه‌ای پیش می‌آمد فوراً خودم را به استانداری می‌رساندم تا به محل حادثه بروم. یکی، دو ساعت بعد از زلزله عکسی گرفتم که صفحه اول روزنامه ایران چاپ شد.

چه عکسی بود؟

عکس از روستای حتکن زردب بود و خانه‌هایی که ویران شده بود و داشتند جنازه‌ها را از زیر آوار بیرون می‌آوردند. از آنجا ارتباطم با افرادی مثل مجید سعیدی دبیر خبرگزاری فارس و ساتیار امامی و بچه‌های رسانه‌های مختلف برقرار شد و گزارش‌های تصویری مرا کار می‌کردند. پس از آن، به خبرگزاری فارس پیوستم. کسانی که در فارس بودند بسیار حرفه‌ای بودند. با آن‌ها کارم را شروع کردم و تجربه بسیار خوبی بود. با خبرگزاری مهر و جام‌جم و در مدت کوتاهی هم با تسنیم همکاری کردم. تا سال ۸۸ عکاس خبرگزاری فارس بودم. بعد از اتفاقاتی که آن سال افتاد و موضع‌گیری‌هایی که فارس داشت خیلی از بچه‌ها از این خبرگزاری جدا شدند. در آن دوران ارتباطم با پایتخت برقرار شده بود و در رویدادها و جشنواره‌ها شرکت می‌کردم.

چند سال است که عکاسی می‌کنید؟

از سال ۷۹ که حساب کنیم حدود ۲۴ سال. در تمام این سال‌ها هیچ کاری غیر از عکاسی نکردم. فقط عکس گرفتم. تمام منبع درآمد و زندگی و کارم عکس بوده است. حدود ۱۰ ترابایت آرشیو دارم. چند هارد دارم که همه هم پر شده‌اند.

وقتی از دخترتان در مدرسه می‌پرسند شغل پدر، می‌گوید عکاس است؟ چه واکنشی دارند؟

بله. گاهی دوستانش اسم مرا در اینترنیت جست‌وجو می‌کنند و می‌گویند بابایت سلبریتی است. این خاصیت کار در رسانه است که وقتی مستمر کار کنی اسمت تکرار می‌شود.

